

۳. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران



مقدمه

با پایان یافتن جنگ سرد و تثبیت ساختار تک قطبی در نظام امنیت بین الملل، بسیاری از چالش‌های نوظهور در عرصه جهانی، خاستگاهی آسیایی یافتند. در این دوران، نحوه تعامل قدرت‌های مسلط با بازیگران نوظهور آسیایی به شاخصی برای سنجش توانایی آن‌ها در مدیریت نظم جهانی بدل شد. در میان این بازیگران، جمهوری خلق چین با بهره‌گیری از رشد اقتصادی پرشتاب، توسعه زیرساخت‌های صنعتی، و گسترش نفوذ سیاسی، توانست جایگاه خود را به‌عنوان یکی از مؤثرترین قدرت‌های نوظهور در معادلات ژئوپلیتیکی جهان تثبیت کند. چین از اواخر قرن بیستم با اتخاذ سیاست درهای باز اقتصادی و ایجاد مناطق ویژه توسعه، مسیر صنعتی شدن را با شتابی بی‌سابقه طی کرد. این روند، جایگاه چین را به‌عنوان دومین اقتصاد بزرگ جهان تثبیت کرد و نیاز روزافزون این کشور به منابع انرژی، به‌ویژه نفت و گاز، موجب شد «امنیت انرژی» به یکی از ارکان اصلی راهبرد کلان چین تبدیل شود. وابستگی فزاینده به واردات انرژی، به‌ویژه نفت، موجب شد هرگونه اختلال در تأمین منابع انرژی، تهدیدی مستقیم برای رشد اقتصادی، ثبات سیاسی و امنیت ملی چین تلقی شود.

در این چارچوب، منطقه خلیج فارس با برخورداری از ذخایر عظیم انرژی، موقعیت ژئواستراتژیک و نقش حیاتی در پیوند شرق و غرب، به یکی از نقاط کانونی در سیاست خارجی چین تبدیل شد. این منطقه نه تنها دارای منابع گسترده نفت و گاز است، بلکه به دلیل قرار گرفتن تنگه هرمز در مسیر ارتباطی سه قاره، همواره در کانون توجه قدرت‌های جهانی قرار داشته است. اهمیت راهبردی خلیج فارس، به‌ویژه پس از استخراج نفت، دوجندان شد و این منطقه به شاهراهی برای ترانزیت بیش از ۶۰ درصد از ذخایر نفتی جهان تبدیل گردید.

در نگاه پکن، خلیج فارس می‌تواند نیازهای روزافزون اقتصاد در حال توسعه چین به انرژی، منابع خام و بازار مصرف را تأمین کند. سیاست خارجی چین، با اولویت‌دهی به منافع اقتصادی و بازرگانی، تعامل با کشورهای منطقه را بر پایه ظرفیت‌های اقتصادی تعریف کرده است. در این میان، نفت به‌عنوان عنصر کلیدی در روابط خارجی چین، نقشی تعیین‌کننده در شکل‌دهی به پیامدهای ژئوپلیتیکی ظهور این کشور ایفا می‌کند. این

رویکرد موجب شده چین به تدریج جایگاه خود را در معادلات امنیتی و اقتصادی خلیج فارس تثبیت کند. با این حال، گسترش نفوذ چین در منطقه خلیج فارس با منافع سنتی ایالات متحده آمریکا در تضاد قرار دارد. واشنگتن که همواره خود را ضامن امنیت منطقه و متولی نظم منطقه‌ای می‌دانسته، حضور فزاینده چین را تهدیدی برای موقعیت راهبردی خود تلقی می‌کند. در حالی که آمریکا به صورت سنتی نقش اصلی در تأمین امنیت و جهت‌دهی به نظم منطقه‌ای ایفا کرده، تحولات اخیر از جمله کاهش تدریجی حضور نظامی و تمرکز راهبردی بر شرق آسیا، فضای بیشتری برای نقش‌آفرینی سایر بازیگران بین‌المللی از جمله چین فراهم کرده است.

در این میان، جمهوری اسلامی ایران نیز با اتخاذ سیاست «نگاه به شرق» و تلاش برای کاهش وابستگی به غرب، به دنبال تقویت روابط راهبردی با چین برآمده است. این همگرایی، زمینه‌ساز شکل‌گیری معادلات جدیدی در سیاست خارجی ایران شده که نیازمند تحلیل دقیق و چندلایه است. تعاملات اقتصادی، سیاسی و امنیتی میان ایران و چین، در بستر تحولات منطقه‌ای و جهانی، فرصت‌ها و چالش‌هایی را برای ایران به همراه داشته است. پرسش اصلی این پژوهش آن است که سیاست خارجی چین در منطقه خلیج فارس چه تأثیری بر منافع جمهوری اسلامی ایران دارد؟ فرضیه مقاله بر این مبناست که چرخش تدریجی قدرت از آمریکا به چین در منطقه، فرصت‌ها و تهدیدهایی توأمان برای ایران ایجاد کرده است؛ بهره‌برداری مؤثر از این تحولات، به نحوه تنظیم راهبردهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بستگی دارد. این مقاله با بهره‌گیری از نظریه‌های انتقال قدرت و نقش سیاست خارجی، و با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی، داده‌ها را از طریق بررسی منابع کتابخانه‌ای، تحلیل اسناد رسمی، گزارش‌های بین‌المللی و مطالعات موردی گردآوری کرده و به تحلیل تحولات ژئوپلیتیکی خلیج فارس و پیامدهای آن برای جایگاه منطقه‌ای ایران می‌پردازد.

۱. ادبیات تحقیق

در سال‌های اخیر، سیاست خارجی جمهوری خلق چین در منطقه خلیج فارس به یکی از محورهای نوظهور در ادبیات روابط بین‌الملل تبدیل شده است. با وجود رشد قابل توجه مطالعات در این حوزه، اغلب پژوهش‌ها تمرکز خود را بر روابط دوجانبه چین با



کشورهای عربی یا نقش اقتصادی این کشور در منطقه قرار داده‌اند و کمتر مطالعه‌ای به صورت جامع به تأثیر این سیاست‌ها بر منافع جمهوری اسلامی ایران پرداخته است. این خلأ پژوهشی، ضرورت پرداختن به موضوع مقاله حاضر را برجسته می‌سازد. برای نمونه، فولتون (۲۰۲۲) در مقاله‌ای با عنوان «Chania's Strategic Hedging in the Persian Gulf» با تکیه بر نظریه موازنه‌گرایی، سیاست خارجی چین را به عنوان راهبردی مبتنی بر پرهیز از تعهدات سیاسی سنگین و تمرکز بر روابط اقتصادی تحلیل می‌کند. این مقاله از منابع پایه‌ای در فهم رفتار چین در منطقه محسوب می‌شود، اما فاقد بررسی تأثیر این رفتار بر موقعیت منطقه‌ای ایران است. در همین راستا، یوان وانگ و همکاران (۲۰۲۱) در مقاله «Chania's Gulf Diplomacy and the Quest for Energy Security» نشان می‌دهند که اولویت اصلی پکن، حفظ ثبات در عرضه انرژی و ایجاد توازن در روابط با کشورهای منطقه است. هرچند این پژوهش نگاهی واقع‌گرایانه به انگیزه‌های سیاست خارجی چین دارد، اما از منظر منافع بازیگرانی نظیر ایران کمتر سخن گفته شده است.

در فضای داخلی پژوهشی، علی‌اکبر جعفری (۱۴۰۱) در مقاله‌ای با عنوان «سیاست کلان نگاه به شرق ایران و مناسبات با چین: ظرفیت‌ها و چالش‌ها» به بررسی روابط ایران و چین در چارچوب سیاست کلان «نگاه به شرق» پرداخته است. او به درستی به فرصت‌های ناشی از همکاری‌های بلندمدت ایران با چین اشاره می‌کند، اما تحلیل آثار این روابط بر معادلات منطقه‌ای خلیج فارس و تعامل با رقبای منطقه‌ای ایران را به صورت جزئی دنبال نکرده است. در همین زمینه، بهاره سازمند (۱۳۹۹) در مقاله «رژیم‌سازی چین در خلیج فارس؛ واکاوی منطقه آزاد تجاری چین و شورای همکاری خلیج فارس» با رویکردی تبیینی، سیاست چین در نهادینه‌سازی حضور اقتصادی خود در منطقه را بررسی کرده و نشان داده است که پکن با گسترش همکاری‌های تجاری، خدماتی و سرمایه‌گذاری، در پی تثبیت جایگاه خود در میان کشورهای شورای همکاری است. این تحلیل نیز بیشتر بر منافع متقابل چین و کشورهای عربی تمرکز دارد و تأثیرات آن بر ایران را کمتر مورد توجه قرار داده است. لادن رنجبر حقیقی (۱۳۹۹) نیز در مقاله «روابط اقتصادی چین و خلیج فارس تحت ابتکار کمربند و جاده» به بررسی

افزایش چشمگیر مبادلات تجاری میان چین و کشورهای شورای همکاری پرداخته و ابتکار «کمربند و راه» را عامل گسترش روابط اقتصادی و سرمایه‌گذاری‌های مشترک دانسته است. یافته‌های او نشان می‌دهند که این ابتکار فرصت‌های تازه‌ای برای همکاری چین با کشورهای عربی خلیج فارس ایجاد کرده، هرچند موانع ساختاری و عدم هماهنگی‌های درون منطقه‌ای همچنان چالش برانگیز باقی مانده‌اند. در ادامه همین خط پژوهشی، محمدرضا فرقانی (۱۳۹۹) در مقاله «راهبرد چین در خلیج فارس و تأثیر آن بر نظم منطقه‌ای» تلاش کرده است تا سیاست‌های کلان چین را در قالب طرح کمربند و جاده بررسی کند. او نتیجه می‌گیرد که چین در حال بازتعریف نظم منطقه‌ای بر مبنای منافع اقتصادی خود است، اما به تعاملات سیاسی با ایران و ملاحظات امنیتی توجه کمتری نشان داده است.

در سطح تحلیل راهبردی، مجید بزرگمهری و مریم میرزایی (۱۳۹۶) در مقاله «حضور چین در خلیج فارس؛ پیامدهای سیاسی و استراتژیک» به ارزیابی ابعاد ژئوپلیتیکی نفوذ چین در منطقه پرداخته‌اند. آن‌ها معتقدند وابستگی چین به منابع انرژی، به‌ویژه نفت، عامل اصلی در تقویت روابط اقتصادی این کشور با منطقه بوده و توسعه مراودات تجاری چین را به بازیگری فعال در معادلات منطقه‌ای تبدیل کرده است. در همین راستا، طاهره ابراهیمی‌فر و میر سعید هدایتی (۱۳۹۴) با تمرکز بر ابعاد سیاسی و اقتصادی روابط چین و شورای همکاری خلیج فارس، سیر تحول این روابط را پس از جنگ سرد بررسی کرده‌اند. ایشان ظهور چین را یکی از تحولات کلیدی قرن بیست‌ویکم در عرصه روابط بین‌الملل ارزیابی کرده و معتقدند که منطقه خلیج فارس به دلیل ظرفیت‌های انرژی و موقعیت ژئواستراتژیک، به یکی از کانون‌های راهبردی برای پکن بدل شده است.

با توجه به بررسی این مطالعات، روشن می‌شود که مقاله حاضر با تمرکز بر تأثیرات سیاست خارجی چین بر منافع جمهوری اسلامی ایران در خلیج فارس، نه تنها خلأ مهمی در ادبیات موضوع را پوشش می‌دهد، بلکه با اتخاذ رویکردی تحلیلی و منطقه‌محور، نوآوری قابل توجهی نیز در طرح مسئله ارائه می‌کند. این پژوهش در پی آن است که با

عبور از تحلیل‌های صرفاً اقتصادی یا دوجانبه، به بررسی پیامدهای ژئوپلیتیکی حضور چین در منطقه و تأثیر آن بر جایگاه ایران در نظم منطقه‌ای بپردازد.

۲. مبانی نظری: نظریه گذار قدرت

در حوزه روابط بین‌الملل، تحلیل تعاملات میان دولت‌ها مستلزم درک دقیق از پیچیدگی‌ها و زمینه‌هایی است که این روابط در بستر آن‌ها شکل می‌گیرند. بهره‌گیری از نظریه‌های علمی برای فهم پویایی‌های سیاست خارجی، روشی رایج و مؤثر در مطالعات بین‌المللی به شمار می‌آید. از آنجا که نظام بین‌الملل محیطی پویا، متغیر و دینامیک است و بیشتر تعاملات آن بر مبنای رابطه علت و معلولی شکل می‌گیرد، نظریه‌هایی با قابلیت تبیین، پیش‌بینی و تعمیم‌پذیری می‌توانند در تحلیل رفتار بازیگران و روندهای کلان بین‌المللی نقش‌آفرین باشند.

سیاست خارجی دولت‌ها همواره تحت تأثیر متغیرهای ساختاری و رفتاری در سطوح بین‌المللی و منطقه‌ای قرار دارد. در این میان، بررسی سیاست خارجی جمهوری خلق چین در منطقه راهبردی خلیج فارس و پیامدهای آن برای منافع جمهوری اسلامی ایران، به‌ویژه در تقابل با ایالات متحده آمریکا، مستلزم بهره‌گیری از چارچوب نظری‌ای است که بتواند جایگاه چین را به‌عنوان قدرتی نوظهور در نظم جهانی تحلیل کند. از آنجا که خلیج فارس از دیرباز تحت نفوذ تاریخی آمریکا و شرکای غربی آن بوده، تحلیل رفتار چین در این منطقه نیازمند نظریه‌ای است که دینامیک‌های قدرت در سطح بین‌المللی را به‌درستی توضیح دهد.

در این راستا، نظریه «چرخه قدرت و نقش سیاست خارجی» چارلز دوران، چارچوبی تحلیلی و جامع برای بررسی موضوع مورد نظر فراهم می‌آورد. این نظریه با تمرکز بر تغییرات در موازنه قدرت جهانی و واکنش بازیگران منطقه‌ای به آن، امکان بررسی چگونگی بازتعریف منافع ایران در قالب سیاست «نگاه به شرق» و استراتژی موازنه‌گرایانه را فراهم می‌سازد. دوران با ترکیب دو مفهوم کلیدی یعنی قدرت نسبی و نقش، نظریه‌ای ارائه داده که بر تعادل میان توانمندی‌های واقعی یک کشور و نقشی که در نظام بین‌الملل ایفا می‌کند، تمرکز دارد. بر اساس این دیدگاه، زمانی که میان قدرت و

نقش یک دولت تعادل برقرار باشد، ثبات و رضایت حاصل می‌شود؛ اما اگر قدرت یک کشور از نقشی که سیستم بین‌الملل برای آن قائل است فراتر رود، ناهماهنگی پدید آمده و بازیگر قدرتمند در تلاش برای افزایش نقش خود، با قدرت‌های مستقر وارد چالش می‌شود (اخوان زنجانی، ۱۳۷۴: ۱۶۶).

نظریه چرخه قدرت زمانی وقوع تغییر در نظم بین‌الملل را پیش‌بینی می‌کند که قدرت چالش‌گر به سطحی از توانمندی برسد که با قدرت مسلط برابری یا از آن پیشی بگیرد. در این حالت، واکنش قدرت مسلط به چالش ایجادشده، نقش تعیین‌کننده‌ای در ماهیت انتقال نظم ایفا می‌کند (قلی‌زاده و شفیعی، ۱۳۹۱: ۱۴۱-۱۴۲). دوران نظریه خود را بر پایه بررسی مقایسه‌ای قدرت بازیگران دولتی و بر اساس مفهوم «قدرت نسبی» بنا نهاده است. منظور از قدرت در این نظریه، توانمندی‌های مادی کشورهاست. به‌زعم دوران، نظریه چرخه قدرت دارای دو بعد اصلی است: نخست، تحلیل دینامیک فراز و فرود قدرت‌های بزرگ؛ و دوم، بررسی پیامدهای آن برای درگیری‌های نظامی و چالش‌های ساختاری. از دید او، تنها زمانی می‌توان بحران‌های ساختاری را درک کرد که به رفتار تهدیدآمیز قدرت‌های نوظهور در مسیر دستیابی به موقعیت مسلط توجه شود (عباس‌زاده فتح‌آبادی و خواجوی، ۱۳۹۶: ۱۶۳).

در این چارچوب، گزاره‌های کلیدی نظریه دوران عبارت‌اند از: قدرت کشور تابع توانمندی‌های آن است؛ قدرت نسبی و در قیاس با دیگر کنشگران قابل ارزیابی است؛ افزایش قدرت منجر به افزایش نقش می‌شود؛ و زمانی که این افزایش نقش با مقاومت قدرت مسلط مواجه گردد، نظم موجود دچار بحران می‌شود. چهار مفهوم اساسی این نظریه شامل قدرت، ساختار، ثبات و «نقطه عطف» هستند. از نگاه دوران، نقطه عطف زمانی رخ می‌دهد که فاصله میان قدرت و نقش یک بازیگر از میان برداشته شود و این امر موجب تحولات انقلابی در روابط بین‌الملل گردد. در چنین شرایطی، بازیگر نوظهور به جایگاه جدیدی در نظام جهانی دست می‌یابد و در پی تغییر قواعد بازی برمی‌آید. این تغییر ساختاری موجب بی‌اعتمادی، بازتعریف نقش‌ها و دگرگونی در درک آینده خواهد شد. افول هژمونی نیز یکی از پیامدهای این فرآیند است که به توزیع دوباره قدرت در سطح جهانی منجر می‌شود (اخوان زنجانی، ۱۳۷۴: ۱۶۲-۱۶۷). بر اساس این نظریه، سه



نوع واکنش احتمالی از سوی قدرت مسلط در برابر قدرت چالش‌گر قابل تصور است: نخست، اقدام نظامی پیشگیرانه که اغلب منجر به جنگ و بی‌ثباتی می‌شود؛ دوم، تلاش برای ایجاد ائتلاف‌های مهارکننده که ممکن است با ائتلاف‌سازی متقابل قدرت نوظهور خنثی گردد؛ و سوم، پذیرش قدرت جدید و مشارکت دادن آن در تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی (مظاهری، ۱۳۸۸: ۸۱). اقدامات پیشنهادی برای مهار بحران شامل تسهیل نقش‌آفرینی قدرت جدید، افزایش مشارکت‌ها، استفاده از بحران‌های پیرامونی برای مشارکت‌دهی و بازتعریف ائتلاف‌ها با هدف تقسیم بار مالی امنیت، از جمله ابزارهای توصیه‌شده در این نظریه هستند.

جمهوری خلق چین در هزاره سوم میلادی با قدرتی فزاینده در مسیر تبدیل شدن به یک ابرقدرت جهانی گام برداشته است. سرمایه‌گذاری‌های گسترده در پروژه «کمربند و راه»، افزایش نفوذ اقتصادی و دیپلماتیک در خاورمیانه، و ایفای نقش میانجی در منازعات منطقه‌ای، نشانه‌هایی از یک چرخش بزرگ در موازنه قدرت منطقه‌ای از غرب به شرق را آشکار ساخته‌اند (Fulton, 2020). هرچند چین هنوز با جایگاه هژمون فاصله دارد، اما با گسترش نفوذ اقتصادی در مناطقی چون خلیج فارس، در حال تسریع این فرآیند است. ارزیابی رفتار چین در قالب نظریه چرخه قدرت، بستر مناسبی برای تحلیل تقابل آن با آمریکا و پیش‌بینی اثرات این رقابت بر منافع استراتژیک جمهوری اسلامی ایران فراهم می‌آورد. نظریه دوران با تبیین روندهای کلان در تحول نظم جهانی، امکان تحلیل نقش ایران را به‌عنوان قدرتی منطقه‌ای که مورد توجه بازیگران بزرگ بین‌المللی قرار دارد، فراهم می‌سازد. در این پژوهش، تمرکز بر بخشی از نظریه چرخه قدرت است که بتواند چگونگی مواجهه آمریکا و چین در منطقه خلیج فارس را توضیح دهد و از این رهگذر، تأثیرات این تقابل بر منافع جمهوری اسلامی ایران را تحلیل کند. دوران معتقد است که تمامی دولت‌ها - خواه قدرت بزرگ یا متوسط - در چرخه‌ای از رشد، بلوغ و افول قرار دارند و رقابت‌های بین‌المللی را می‌توان در قالب این چرخه تحلیل کرد.

۳. گسترش نفوذ چین در حوزه خلیج فارس پس از جنگ سرد

جمهوری خلق چین همواره اصول سیاست خارجی خود را در قالب مجموعه‌ای از شعارها و مبانی نظری اعلام کرده است. از دهه ۱۹۸۰ و در دوران رهبری دنگ

شیائوپینگ، پکن رویکردی مبتنی بر صلح، استقلال و بی طرفی در روابط خارجی را دنبال نموده است. اهداف اساسی این سیاست ها شامل حفظ تمامیت ارضی، استقلال ملی و تلاش برای ایجاد محیط بین المللی با ثبات در راستای توسعه اقتصادی و اصلاحات داخلی بوده است. (یاری و کامران، ۱۳۹۵: ۳۶۵) در ابتدای قرن بیست و یکم، سیاست خارجی چین تحت تاثیر دو گفتمان کلیدی که توسط هوجین تائو، رئیس جمهور وقت، مطرح شد، قرار گرفت: نخست، گفتمان «ظهور مسالمت آمیز» که بیان می داشت چین مسیر قدرت یابی خود را بر مبنای تعامل سازنده و پرهیز از منازعه نظامی دنبال می کند؛ دوم، مفهوم «جهان هماهنگ» که بر ایجاد نظم جهانی مبتنی بر تفاهم، همکاری و اجتناب از ائتلاف سازی و استفاده از زور تاکید داشت. (عباسی و قیاسی، ۱۳۹۱: ۲۲۲) با افزایش رشد اقتصادی چین و گسترش حجم تجارت خارجی، حضور این کشور در عرصه بین الملل برجسته تر شده است. مشارکت فعال در سازمان ها و پیمان های منطقه ای و بین المللی مانند پیمان آسیا-پاسیفیک، سازمان همکاری شانگهای، گفت و گوهایی شش جانبه درباره کره شمالی، مذاکرات گروه ۱+۵ در خصوص برنامه هسته ای ایران و نیز حضور در اجلاس های آ.سه.آن و گروه هشت به عنوان عضو ناظر، گواهی بر رویکرد چندجانبه گرایانه پکن است. (ابراهیمی و رضایی، ۱۳۹۱: ۱۷۳)

گسترش روابط بین المللی چین با تحولات در سیاست خارجی و نیازهای اقتصادی این کشور همزمان بوده است. چین به ویژه پس از کاهش توان خودکفایی در حوزه انرژی، تلاش کرده است تا راهبردهای موثری برای امنیت انرژی خود تدوین کند. به همین منظور، دولت چین در راستای ارتقا توان دسترسی به منابع انرژی و حفاظت از منافع ملی، مسیرهایی همچون تنوع بخشی به منابع، گسترش سرمایه گذاری خارجی، و ایجاد چارچوب های همکاری بلندمدت را دنبال کرده است. (یاری و کامران، ۱۳۹۵: ۳۶۵) (Daojiong, 2006: 180) ظهور چین را می توان به عنوان یکی از تحولات بنیادین در عرصه سیاست و اقتصاد جهانی قرن بیست و یکم تلقی کرد. در این راستا، پکن با تمرکز بر تضمین دسترسی پایدار به انرژی، به ویژه منابع نفت و گاز، تلاش کرده است حضور خود را در منطقه خلیج فارس تقویت کند. اگرچه در گذشته



نگاه ایدئولوژیک بر رویکرد چین به خلیج فارس حاکم بود، اما در سال های اخیر، این کشور با اتخاذ رویکردی عمل گرایانه، توجه خود را به منافع انرژی محور در روابط با کشورهای منطقه معطوف کرده است. فعالیت گسترده شرکت های نفتی چینی در مناقصه های انرژی و مشارکت در تجارت و پروژه های سیاسی-اقتصادی گواهی بر این تحول است. وابستگی شدید چین به بازارهای بین المللی و منابع انرژی، به ویژه در کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، سبب شده است این منطقه در کانون اولویت های راهبردی پکن قرار گیرد. (سحرخیز، ۱۳۸۸: ۳۶)

سیاست خارجی چین در قبال منطقه خلیج فارس شاهد دگرگونی هایی بنیادین بوده است. تغییراتی که نه تنها از تحولات درونی سیاست گذاری پکن ناشی می شود، بلکه واکنشی هوشمندانه به تحولات ژئوپلیتیکی جهان، به ویژه عقب نشینی تدریجی ایالات متحده آمریکا از تعهدات گسترده در خاورمیانه است. چین با درک خلا ناشی از رویکرد «اول آمریکا» در دوران ترامپ و استمرار سیاست «نگاه به شرق» در ایران، تلاش کرده است جایگاه خود را به عنوان بازیگری فعال در معادلات منطقه ای تحکیم بخشد. با افزایش نیاز چین به واردات انرژی، این کشور همواره تلاش کرده است خود را به عنوان بازیگری کلیدی و قابل اعتماد در عرصه جهانی انرژی معرفی کند. پکن با تاکید بر اصل منافع مشترک، خواستار گسترش تعاملات با سایر کشورها به ویژه در زمینه انرژی شده است و بارها بر اهمیت گفتگو و همکاری بین المللی برای تامین امنیت انرژی جهانی تاکید داشته است. (زارع و هرمزی، ۱۳۹۰)

از این منظر، سیاست «دیپلماسی نفتی» چین مشابه سیاست های انرژی ژاپن در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ ارزیابی می شود. این سیاست مبتنی است بر تنوع بخشی منابع عرضه، تعمیق مناسبات دوجانبه با کشورهای تولید کننده انرژی، حمایت از سرمایه گذاری شرکت های نفتی داخلی در خارج از مرزها و تشکیل اتحادهای راهبردی برای تضمین امنیت و توسعه منابع انرژی جهانی (کولایی و تیشه یار، ۱۳۸۹: ۱۲۵) همکاری چین با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس عمدتاً در سه حوزه تجارت دوجانبه، سرمایه گذاری مستقیم و پروژه های عمرانی نمود پیدا کرده است. انرژی به عنوان محور اصلی این همکاری ها، نقش کلیدی در روابط اقتصادی چین با کشورهای منطقه ایفا می کند.

توسعه اقتصادی چین نیازمند دسترسی به منابع باثبات انرژی است، و در مقابل، کشورهای شورای همکاری خلیج فارس نیز برای رشد اقتصادی خود به بازار مصرف پایداری مانند چین وابسته اند. در نتیجه، انرژی به مولفه ای بنیادین در همکاری های دوطرفه بدل شده است و شراکت راهبردی با چین برای این کشورها دستاوردهایی چون امنیت اقتصادی، منافع متقابل و نتایج برد-برد به همراه داشته است. (Kellner, 2012: 61) (ابراهیمی فر و هدایتی، ۱۳۹۴: ۱۱)

طرح عظیم «کمربند و راه» (BRI) که از سال ۲۰۱۳ کلید خورد، بستری استراتژیک برای حضور چین در مناطق مختلف جهان از جمله خلیج فارس فراهم کرده است. چین با استفاده از این ابتکار، سرمایه گذاری های بزرگی در زیر ساخت های بندری، انرژی، حمل و نقل و دیجیتال انجام داده است. به عنوان نمونه، پروژه های مشترک میان چین و امارات در بندر فجیره و نیز همکاری با عربستان در زمینه پالایشگاه های نفتی، نشان از تعهد طولانی مدت پکن به منطقه دارد. (Fulton, 2019)

اما رابطه چین با جمهوری اسلامی ایران از منظری متفاوت و چند لایه قابل تحلیل است. امضای «برنامه همکاری جامع ۲۵ ساله» میان تهران و پکن در سال ۲۰۲۱ را می توان نقطه اوج این روابط دانست. برنامه ای که طیف گسترده ای از همکاری های اقتصادی، نظامی، فرهنگی و فناورانه را شامل می شود. (Scobell et al, 2020). این سند نه تنها در راستای تامین منافع اقتصادی ایران در دوران تحریم طراحی شده است، بلکه نشان دهنده ی پذیرش ایران به عنوان قدرت منطقه ای از سوی چین است.

چین به خوبی دریافته است که برای تثبیت جایگاه خود در خلیج فارس، باید با تمام بازیگران، از جمله ایران، عربستان و امارات، روابط متوازنی داشته باشد. بر خلاف سیاست آمریکا که عمدتاً بر اتحادهای نظامی و حضور نیروهای مسلح مبتنی بوده است. سیاست خارجی چین مبتنی بر «موازنه گری نرم» و گسترش نفوذ از طریق ابزارهای اقتصادی و دیپلماتیک است (Zhang, 2021). این رویکرد باعث شده است پکن بتواند در مواقع تنش، از جمله اختلافات ایران و عربستان، به عنوان میانجی معتبر ظاهر شود. تحلیل سیاست «نگاه به شرق» ترامپ نیز در فهم موقعیت چین در منطقه حیاتی است. خروج ترامپ از برجام در سال ۲۰۱۸ و تاکید بر منافع صرفاً داخلی ایالات متحده



آمریکا، فضا را برای نقش آفرینی چین و روسیه در منطقه باز کرد. ایران نیز در واکنش به انزوای غربی ها، به ویژه آمریکا، به سوی تقویت روابط با شرق گرایش پیدا کرد که این خود، هم راستا با اهداف ژئوپلیتیکی چین در گسترش نفوذ در خاورمیانه بود. نکته قابل توجه دیگر، پرهیز آگاهانه چین از مداخله نظامی مستقیم در منطقه است. بر خلاف ایالات متحده آمریکا که پایگاه های نظامی متعددی در منطقه دارد، چین تلاش کرده است با حفظ رویکرد غیر تهاجمی، به عنوان یک شریک قابل اعتماد و بدون تهدید درک شود. این ویژگی از نظر ایران نیز اهمیت دارد، چرا که همکاری با قدرتی غیر غربی و غیر مداخله گر، فضای مناسبی برای تامین منافع مشترک بدون تعارض با سیاست های اصولی جمهوری اسلامی ایران فراهم می کند.

در مجموع، دغدغه اصلی چین در منطقه خلیج فارس، تضمین امنیت و ثبات در مسیر دسترسی به منابع انرژی است. این کشور ضمن تلاش برای گسترش نفوذ در منطقه، با چالش رقابت با ایالات متحده آمریکا مواجه است. لذا از طریق تقویت روابط دو جانبه و فعال سازی دیپلماسی نفتی، در پی افزایش امنیت مسیر واردات انرژی خود است که پیوندهای بلند مدت و با ثبات با تولید کنندگان انرژی، به ویژه در دوران های بحرانی، می تواند امنیت عرضه انرژی را برای این کشور تضمین کند. دیپلماسی نفتی پکن به ویژه در مواجهه با کشورهایی که نارضایتی از حضور ایالات متحده دارند، می تواند کارآمد واقع شود. در واقع، نگرانی اصلی چین آن است که بخش قابل توجهی از نفت مورد نیازش را باید از منطقه ای وارد کند که تحت سلطه رقیب راهبردی اش یعنی آمریکا قرار دارد، نه فقط در سطح نظامی، بلکه در تسلط کشورهای بزرگ انرژی غربی (سلیمی و رحمتی پور، ۱۳۹۳: ۱۴۰-۱۳۹).

اصول بنیادی که در سیاست خارجی انرژی محور چین در خلیج فارس می توان برشمرد عبارت اند از: ۱. تضمین ثبات در جریان انتقال انرژی ۲. پرهیز از درگیری آشکار ژئوپلیتیکی با ایالات متحده ۳. بهره گیری از دیپلماسی انرژی برای تثبیت جایگاه و کاهش تهدیدات راهبردی. در نهایت سیاست خارجی چین در خلیج فارس را می توان الگویی از «دیپلماسی چند جانبه سازنده» توصیف کرد که بر مبنای منافع بلند مدت اقتصادی، همکاری های پایدار و نفوذ بدون سلطه استوار است. جمهوری اسلامی ایران

نیز با بهره گیری از این فرصت، توانسته است در کنار مقابله با فشارهای غرب، همکاری هایی راهبردی با پکن تعریف کند و جایگاه خود را به عنوان قدرتی منطقه ای بیش از پیش تقویت کند.

۴. گسست سیاست چین به عمل گرایی اقتصادی در حوزه خلیج فارس

جمهوری خلق چین همواره اصول سیاست خارجی خود را در قالب مجموعه ای از شعارها و مبانی نظری اعلام کرده است. از دهه ۱۹۸۰ و در دوران رهبری دنگ شیائوپینگ، پکن رویکردی مبتنی بر صلح، استقلال و بی طرفی در روابط خارجی را دنبال کرده است. اهداف اساسی این سیاست ها شامل حفظ تمامیت ارضی، استقلال ملی و تلاش برای ایجاد محیط بین المللی با ثبات در راستای توسعه اقتصادی و اصلاحات داخلی بوده است (یاری و کامران، ۱۳۹۵: ۳۶۵). در آغاز قرن بیست و یکم، سیاست خارجی چین تحت تأثیر دو گفتمان کلیدی که توسط هو جین تائو، رئیس جمهور وقت، مطرح شد، قرار گرفت: نخست، گفتمان «ظهور مسالمت آمیز» که بر قدرتیابی چین از طریق تعامل سازنده و پرهیز از منازعه نظامی تأکید داشت؛ و دوم، مفهوم «جهان هماهنگ» که بر نظم جهانی مبتنی بر تفاهم، همکاری و اجتناب از ائتلاف سازی و استفاده از زور تأکید می کرد (عباسی و قیاسی، ۱۳۹۱: ۲۲۲).

با افزایش رشد اقتصادی چین و گسترش حجم تجارت خارجی، حضور این کشور در عرصه بین الملل برجسته تر شد. مشارکت فعال در سازمان ها و پیمان های منطقه ای و بین المللی مانند پیمان آسیا-پاسیفیک، سازمان همکاری شانگهای، گفت وگوهای شش جانبه درباره کره شمالی، مذاکرات گروه ۱+۵ در خصوص برنامه هسته ای ایران، و نیز حضور در اجلاس های آ.سه.آن و گروه هشت به عنوان عضو ناظر، گواهی بر رویکرد چندجانبه گرایانه پکن است (ابراهیمی و رضایی، ۱۳۹۱: ۱۷۳). گسترش روابط بین المللی چین با تحولات در سیاست خارجی و نیازهای اقتصادی این کشور همزمان بوده است. به ویژه پس از کاهش توان خودکفایی در حوزه انرژی، چین تلاش کرده است راهبردهایی مؤثر برای تأمین امنیت انرژی خود تدوین کند؛ از جمله تنوع بخشی به منابع، گسترش سرمایه گذاری خارجی، و ایجاد چارچوب های همکاری بلندمدت (یاری و کامران، ۱۳۹۵: ۳۶۵؛ Daojiong, 2006: 180). ظهور چین را می توان یکی از تحولات



بنیادین در عرصه سیاست و اقتصاد جهانی تلقی کرد. پکن با تمرکز بر تضمین دسترسی پایدار به انرژی، به‌ویژه منابع نفت و گاز، تلاش کرده است حضور خود را در منطقه خلیج فارس تقویت کند. اگرچه در گذشته نگاه ایدئولوژیک بر رویکرد چین به خلیج فارس حاکم بود، اما در سال‌های اخیر، این کشور با اتخاذ رویکردی عمل‌گرایانه، توجه خود را به منافع انرژی‌محور در روابط با کشورهای منطقه معطوف کرده است. فعالیت گسترده شرکت‌های نفتی چینی در مناقصه‌های انرژی و مشارکت در پروژه‌های سیاسی-اقتصادی، گواهی بر این تحول است. وابستگی شدید چین به بازارهای بین‌المللی و منابع انرژی، به‌ویژه در کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، سبب شده است این منطقه در کانون اولویت‌های راهبردی پکن قرار گیرد (سحرخیز، ۱۳۸۸: ۳۶).

چین با درک خلأ ناشی از عقب‌نشینی تدریجی ایالات متحده آمریکا از تعهدات گسترده در خاورمیانه، تلاش کرده است جایگاه خود را به‌عنوان بازیگری فعال در معادلات منطقه‌ای تحکیم بخشد. با افزایش نیاز چین به واردات انرژی، این کشور همواره کوشیده است خود را به‌عنوان بازیگری کلیدی و قابل اعتماد در عرصه جهانی انرژی معرفی کند. پکن با تأکید بر اصل منافع مشترک، خواستار گسترش تعاملات با سایر کشورها، به‌ویژه در زمینه انرژی شده و بارها بر اهمیت گفت‌وگو و همکاری بین‌المللی برای تأمین امنیت انرژی جهانی تأکید کرده است (زارع و هرمزی، ۱۳۹۰). از این منظر، سیاست «دیپلماسی نفتی» چین مشابه سیاست‌های انرژی ژاپن در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ ارزیابی می‌شود؛ سیاستی که مبتنی بر تنوع‌بخشی منابع عرضه، تعمیق مناسبات دوجانبه با کشورهای تولیدکننده انرژی، حمایت از سرمایه‌گذاری شرکت‌های نفتی داخلی در خارج از مرزها، و تشکیل اتحادهای راهبردی برای تضمین امنیت و توسعه منابع انرژی جهانی است (کولایی و تیشه‌یار، ۱۳۸۹: ۱۲۵).

همکاری چین با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس عمدتاً در سه حوزه تجارت دوجانبه، سرمایه‌گذاری مستقیم و پروژه‌های عمرانی نمود یافته است. انرژی به‌عنوان محور اصلی این همکاری‌ها، نقش کلیدی در روابط اقتصادی چین با کشورهای منطقه ایفا می‌کند. توسعه اقتصادی چین نیازمند دسترسی به منابع باثبات انرژی است، و در مقابل، کشورهای شورای همکاری نیز برای رشد اقتصادی خود به بازار مصرف پایداری

مانند چین وابسته‌اند. در نتیجه، انرژی به مؤلفه‌ای بنیادین در همکاری‌های دوجانبه بدل شده و شراکت راهبردی با چین برای این کشورها دستاوردهایی چون امنیت اقتصادی، منافع متقابل و نتایج بردسبرد به همراه داشته است (Kellner, 2012: 61)؛ ابراهیمی‌فر و هدایتی، ۱۳۹۴: ۱۱).

طرح عظیم «کمربند و راه (BRI)» بستری استراتژیک برای حضور چین در مناطق مختلف جهان از جمله خلیج فارس فراهم کرده است. چین با استفاده از این ابتکار، سرمایه‌گذاری‌های بزرگی در زیرساخت‌های بندری، انرژی، حمل‌ونقل و دیجیتال انجام داده است. به‌عنوان نمونه، پروژه‌های مشترک میان چین و امارات در بندر فجیره و همکاری با عربستان در زمینه پالایشگاه‌های نفتی، نشان از تعهد طولانی‌مدت پکن به منطقه دارد. (Fulton, 2019)

رابطه چین با جمهوری اسلامی ایران از منظری متفاوت و چندلایه قابل تحلیل است. امضای «برنامه همکاری جامع ۲۵ ساله» میان تهران و پکن را می‌توان نقطه اوج این روابط دانست؛ برنامه‌ای که طیف گسترده‌ای از همکاری‌های اقتصادی، نظامی، فرهنگی و فناورانه را شامل می‌شود. (Scobell et al., 2020) این سند نه تنها در راستای تأمین منافع اقتصادی ایران در دوران تحریم طراحی شده، بلکه نشان‌دهنده پذیرش ایران به‌عنوان قدرت منطقه‌ای از سوی چین است.

چین به‌خوبی دریافته است که برای تثبیت جایگاه خود در خلیج فارس، باید با تمامی بازیگران، از جمله ایران، عربستان و امارات، روابط متوازنی برقرار کند. برخلاف سیاست آمریکا که عمدتاً بر اتحادهای نظامی و حضور نیروهای مسلح مبتنی بوده، سیاست خارجی چین بر «موازنه‌گری نرم» و گسترش نفوذ از طریق ابزارهای اقتصادی و دیپلماتیک استوار است. (Zhang, 2021) این رویکرد باعث شده است پکن بتواند در مواقع تنش، از جمله اختلافات ایران و عربستان، به‌عنوان میانجی معتبر ظاهر شود.

تحلیل سیاست‌های آمریکا نیز در فهم موقعیت چین در منطقه حیاتی است. خروج آمریکا از برجام و تأکید بر منافع صرفاً داخلی، فضا را برای نقش‌آفرینی چین و روسیه در منطقه باز کرد. ایران نیز در واکنش به انزوای غربی‌ها، به‌ویژه آمریکا، به‌سوی تقویت



روابط با شرق گرایش پیدا کرد؛ گرایشی که هم‌راستا با اهداف ژئوپلیتیکی چین در گسترش نفوذ در خاورمیانه بود.

نکته قابل توجه دیگر، پرهیز آگاهانه چین از مداخله نظامی مستقیم در منطقه است. برخلاف ایالات متحده که پایگاه‌های نظامی متعددی در منطقه دارد، چین تلاش کرده است با حفظ رویکرد غیرتهاجمی، به‌عنوان شریکی قابل اعتماد و غیرتهدیدآمیز درک شود. این ویژگی از منظر ایران نیز اهمیت دارد، چرا که همکاری با قدرتی غیرغربی و غیرمداخله‌گر، فضای مناسبی برای تأمین منافع مشترک بدون تعارض با سیاست‌های اصولی جمهوری اسلامی ایران فراهم می‌کند.

در مجموع، در مجموع، دغدغه اصلی چین در منطقه خلیج فارس، تضمین امنیت و ثبات در مسیر دسترسی به منابع انرژی است. این کشور ضمن تلاش برای گسترش نفوذ اقتصادی و دیپلماتیک خود، با چالش رقابت راهبردی با ایالات متحده آمریکا مواجه است؛ رقابتی که نه‌تنها در سطح نظامی، بلکه در تسلط بر بازارهای انرژی و نفوذ ژئوپلیتیکی نیز جریان دارد. چین برای مقابله با این چالش، از طریق تقویت روابط دوجانبه، فعال‌سازی دیپلماسی نفتی، و ایجاد پیوندهای بلندمدت با تولیدکنندگان انرژی، در پی افزایش امنیت مسیر واردات انرژی خود است. این پیوندها، به‌ویژه در دوران‌های بحرانی، می‌توانند امنیت عرضه انرژی را برای پکن تضمین کنند و جایگاه آن را به‌عنوان بازیگری باثبات در بازار جهانی انرژی تثبیت نمایند.

دیپلماسی نفتی چین، به‌ویژه در مواجهه با کشورهایی که نارضایتی از حضور ایالات متحده دارند، می‌تواند به‌عنوان ابزاری مؤثر برای نفوذ عمل کند. در واقع، نگرانی اصلی چین آن است که بخش قابل توجهی از نفت مورد نیازش را باید از منطقه‌ای وارد کند که تحت سلطه رقیب راهبردی‌اش یعنی آمریکا قرار دارد؛ نه‌فقط از نظر حضور نظامی، بلکه از منظر تسلط شرکت‌های بزرگ انرژی غربی بر منابع و زیرساخت‌های حیاتی منطقه (سلیمی و رحمتی‌پور، ۱۳۹۳: ۱۳۹-۱۴۰).

بر همین اساس، اصول بنیادینی که در سیاست خارجی انرژی‌محور چین در خلیج فارس قابل شناسایی‌اند، عبارت‌اند از: نخست، تضمین ثبات در جریان انتقال انرژی؛ دوم، پرهیز از درگیری آشکار ژئوپلیتیکی با ایالات متحده؛ و سوم، بهره‌گیری از دیپلماسی انرژی

برای تثبیت جایگاه و کاهش تهدیدات راهبردی. این اصول، چارچوبی برای فهم رفتار چین در منطقه فراهم می‌کنند و نشان می‌دهند که پکن در پی نفوذی پایدار، غیرمداخله‌گر و مبتنی بر منافع مشترک است.

۵. الگوی تعامل چندجانبه چین در حوزه خلیج فارس

سیاست خارجی چین در خلیج فارس را می‌توان الگویی از «دیپلماسی چندجانبه سازنده» دانست که بر مبنای منافع بلندمدت اقتصادی، همکاری‌های پایدار و نفوذ بدون سلطه استوار است. جمهوری اسلامی ایران نیز با بهره‌گیری از این فرصت، توانسته است در کنار مقابله با فشارهای غرب، همکاری‌هایی راهبردی با پکن تعریف کند و جایگاه خود را به‌عنوان قدرتی منطقه‌ای بیش از پیش تقویت نماید. این همگرایی، نه تنها در راستای تأمین منافع ملی ایران، بلکه در چارچوب بازآرایی نظم منطقه‌ای و جهانی نیز قابل تحلیل است؛ نظمی که به تدریج از سلطه یک‌جانبه آمریکا فاصله گرفته و به سوی چندقطبی شدن با محوریت قدرت‌های نوظهور، از جمله چین، حرکت می‌کند.

سیاست خارجی جمهوری خلق چین در قبال منطقه خلیج فارس طی سال‌های اخیر دستخوش تحولاتی بنیادین شده است. این کشور که پیش‌تر عمدتاً در قالب همکاری‌های اقتصادی ظاهر می‌شد، به تدریج با اتخاذ رویکردی جامع‌تر، روابط خود با بازیگران منطقه‌ای را گسترش داده و به بازیگری مؤثر در ترتیبات سیاسی و امنیتی منطقه تبدیل شده است. این تحول، به‌ویژه در بستر رقابت‌های ژئوپلیتیکی و تغییر رویکرد ایالات متحده آمریکا در منطقه، از اهمیت دوچندانی برخوردار است.

در این چارچوب، تعامل چین با بازیگران کلیدی منطقه از جمله ایران، عربستان سعودی، امارات متحده عربی و قطر، نشان‌دهنده رویکردی چندلایه و متوازن است. سیاست «نگاه به شرق» جمهوری اسلامی ایران و رویکرد موازنه‌گرایانه چین در قبال رقابت‌های منطقه‌ای، زمینه را برای نزدیکی بیشتر میان دو کشور فراهم کرده‌اند. چین در چارچوب ابتکار «کمربند و راه (BRI)»، در پی گسترش نفوذ اقتصادی خود در مناطق راهبردی از جمله خلیج فارس است؛ اما همزمان با درک حساسیت‌های امنیتی منطقه، سعی دارد نقش خود را به‌عنوان بازیگری بی‌طرف و توازن‌بخش حفظ کند. از منظر نظری، این رویکرد را می‌توان در قالب «موازنه نرم» و «عمل‌گرایی اقتصادی» تحلیل کرد؛



به عبارتی، چین بدون درگیر شدن مستقیم در منازعات، با بهره‌گیری از ابزارهای دیپلماتیک و اقتصادی، حضور خود را نهادینه می‌سازد. در سال‌های اخیر، روابط چین و ایران وارد مرحله‌ای جدید از همکاری‌های راهبردی شده است. امضای سند همکاری ۲۵ ساله میان دو کشور، نماد بارز این نزدیکی است؛ سندی که نه تنها در حوزه انرژی، بلکه در زمینه‌های حمل‌ونقل، زیرساخت‌های دیجیتال، فناوری و حتی همکاری‌های نظامی بالقوه تنظیم شده و نشان‌دهنده عزم طرفین برای گسترش روابط بلندمدت است. از منظر ایران، این سند فرصتی برای عبور از فشار تحریم‌ها و ارتقای جایگاه ژئوپلیتیکی محسوب می‌شود؛ و از سوی دیگر، چین نیز با بهره‌گیری از بازار و موقعیت استراتژیک ایران، اهداف اقتصادی و راهبردی خود را در منطقه دنبال می‌کند. گرچه برخی تحلیل‌گران معتقدند اجرای عملیاتی سند با موانعی مواجه بوده است، اما چارچوب کلی آن نشان‌دهنده نزدیکی دو کشور در راستای سیاست «نگاه به شرق» است (Zhang & Mousavi, 2022: 193).

همزمان، چین تلاش کرده است روابط اقتصادی، فناورانه و حتی نظامی خود را با کشورهای عربی نظیر عربستان سعودی، امارات متحده عربی و قطر نیز گسترش دهد. سفر شی جین‌پینگ به ریاض و برگزاری نشست سران چین-خلیج فارس، نقطه عطفی در این مسیر به شمار می‌آید. عربستان، به عنوان بزرگ‌ترین صادرکننده نفت به چین، از جایگاه ویژه‌ای در معادلات پکن برخوردار است. امارات نیز با جذب سرمایه‌گذاری‌های چینی در حوزه‌های فناوری، بنادر و انرژی‌های تجدیدپذیر، به یکی از شرکای مهم چین تبدیل شده است. (Wang, 2023: 45)

در عین حال، چین از ورود مستقیم به منازعات منطقه‌ای اجتناب کرده و به سیاست «بی‌طرفی فعال» پایبند مانده است. یکی از پیامدهای قابل توجه این رویکرد، تحول تدریجی در اولویت‌های سیاست خارجی برخی کشورهای عربی است. امارات متحده عربی، برای نمونه، با گسترش همکاری با چین در زمینه‌هایی چون فناوری نسل پنجم (G5)، آموزش هوش مصنوعی و زیرساخت‌های هوشمند، به تدریج به سمت تنوع‌بخشی به شرکای بین‌المللی خود حرکت کرده است؛ به طوری که توازن میان روابط با ایالات متحده و چین به یکی از مؤلفه‌های کلیدی در سیاست خارجی ابوظبی تبدیل شده است.

عربستان سعودی نیز با گسترش همکاری در حوزه‌های دفاعی و نظامی، در پی آن است که از وابستگی سنتی به واشنگتن فاصله بگیرد و نقش فعال‌تری در ترتیبات جدید قدرت ایفا کند. ورود فعال‌تر چین به عرصه روابط منطقه‌ای، موجب شکل‌گیری نوعی «موازنه آسیایی» در برابر نفوذ سنتی غرب، به‌ویژه ایالات متحده، شده است. پکن، بدون چالش مستقیم با واشنگتن، سعی دارد فضای ژئوپلیتیکی منطقه را برای تقویت نفوذ خود مهیا سازد. این رویکرد، در راستای سیاست «نگاه به شرق» ایران نیز قرار دارد و می‌تواند به افزایش قدرت چانه‌زنی تهران در تعاملات منطقه‌ای و بین‌المللی کمک کند.

هرچند چین تمایلی به ایفای نقش امنیتی مستقیم ندارد، اما حضور فزاینده اقتصادی و دیپلماتیک آن، تأثیر بسزایی در بازتعریف نقش قدرت‌های سنتی در منطقه خواهد داشت. چین، در عین حفظ رویکرد غیرمداخله‌گرایانه، موفق شده است با بهره‌گیری از ابزارهای اقتصادی و دیپلماتیک، نفوذ خود را در منطقه گسترش دهد و به‌تدریج به بازیگری مؤثر در ترتیبات منطقه‌ای بدل شود. این تحول، از یک‌سو موجب تقویت موقعیت ایران در برابر فشارهای غربی شده و از سوی دیگر، الگوی موازنه قدرت را در خلیج فارس دچار دگرگونی کرده است.

۶. رویکرد ایالات متحده به نفوذ چین در خلیج فارس

منطقه خلیج فارس همواره یکی از حساس‌ترین و ژئوپلیتیکی‌ترین نقاط جهان در معادلات سیاست بین‌الملل بوده است. این منطقه، با برخورداری از ذخایر عظیم نفت و گاز، موقعیت راهبردی در اتصال سه قاره، و نقش حیاتی در امنیت انرژی جهانی، همواره در کانون توجه قدرت‌های بزرگ قرار داشته است. ایالات متحده آمریکا، به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم، تلاش کرده است با ایجاد ترتیبات امنیتی، استقرار پایگاه‌های نظامی، و توسعه روابط سیاسی و اقتصادی با کشورهای عربی، جایگاه خود را به‌عنوان قدرت مسلط در این منطقه حفظ کند. با این حال، ظهور چین به‌عنوان یک قدرت نوظهور اقتصادی و دیپلماتیک، موجب تغییراتی بنیادین در موازنه قدرت منطقه‌ای شده و واکنش‌های متعددی را از سوی واشنگتن برانگیخته است.

در چارچوب نظریه «چرخه قدرت و نقش سیاست خارجی»، رفتار ایالات متحده در خلیج فارس را می‌توان به‌عنوان تلاشی برای حفظ موقعیت هژمونیک در برابر



چالش‌های ساختاری ناشی از ظهور چین تحلیل کرد. این نظریه، که بر رابطه میان قدرت نسبی کشورها و نقشی که در نظام بین‌الملل ایفا می‌کنند تمرکز دارد، توضیح می‌دهد که چگونه قدرت‌های مسلط در مواجهه با قدرت‌های نوظهور، به بازتعریف راهبردهای خود می‌پردازند تا از افول جایگاه خود جلوگیری کنند. در این چارچوب، ایالات متحده با تکیه بر توان نظامی گسترده، نفوذ دیپلماتیک، و شبکه‌های امنیتی منطقه‌ای، تلاش کرده است تا در برابر گسترش نفوذ چین، موقعیت خود را تثبیت کند.

در دوره‌ای از تحولات منطقه‌ای، ایالات متحده سیاست‌های خود را در قبال ایران و کشورهای عربی خلیج فارس به گونه‌ای تنظیم کرد که همزمان با اعمال فشار بر ایران، روابط خود با کشورهای عربی را تقویت کند. خروج آمریکا از توافق هسته‌ای ایران و اعمال مجدد تحریم‌ها، نقطه عطفی در سیاست خارجی واشنگتن بود که پیامدهای گسترده‌ای برای امنیت منطقه‌ای به همراه داشت. بسیاری از تحلیل‌گران معتقدند که سیاست «فشار حداکثری» موجب افزایش تنش‌ها، تقویت رقابت‌های ژئوپلیتیکی و شکل‌گیری موازنه‌ای جدید به نفع کشورهای عربی شد. (Stent, 2019) این سیاست، نه تنها موجب تضعیف روابط ایران با غرب شد، بلکه زمینه را برای تقویت روابط ایران با قدرت‌های شرقی مانند چین و روسیه فراهم کرد.

در همین راستا، ایالات متحده روابط امنیتی و نظامی خود با عربستان سعودی و امارات متحده عربی را گسترش داد و با تقویت حضور نظامی در نقاط حساس مانند تنگه هرمز، تلاش کرد تا تهدیدات احتمالی ایران را مهار کند. (Sullivan & Schake, 2020) این اقدامات، نقشه قدرت منطقه‌ای را به گونه‌ای بازآرایی کرد که چین نیز ناگزیر شد در واکنش به این تحولات، رویکردی متوازن و غیرمداخله‌گرانه در پیش گیرد. تحلیل‌گران بر این باورند که این تحولات، زمینه‌ساز شکل‌گیری نوعی تقسیم‌بندی جدید در خلیج فارس شد که در آن، نقش آمریکا به عنوان قدرت مسلط با چالش‌هایی از سوی بازیگران نوظهور مواجه گردید. (Gause, 2022) در ادامه این روند، ایالات متحده تلاش کرد تا از طریق دیپلماسی، فشارهای منطقه‌ای را مدیریت کند. بازگشت به مذاکرات هسته‌ای و تلاش برای احیای توافق با ایران، بخشی از این راهبرد بود که با هدف کاهش تنش‌ها و بازسازی روابط با تهران دنبال شد. (Katzman, 2021) با این حال، واشنگتن همچنان به

حفظ حضور نظامی در منطقه و تقویت همکاری‌های امنیتی با کشورهای عربی ادامه داد. این همکاری‌ها، به‌ویژه در زمینه امنیت انرژی، مقابله با تهدیدات ایران و ارتقای تعاملات دیپلماتیک، به‌عنوان ابزاری برای حفظ نفوذ آمریکا در برابر گسترش حضور چین تلقی می‌شد.

در این میان، چین با بهره‌گیری از دیپلماسی نرم، سرمایه‌گذاری‌های گسترده در زیرساخت‌های انرژی، فناوری و حمل‌ونقل، و پرهیز از مداخله نظامی، توانسته است جایگاهی قابل توجه در میان کشورهای عربی خلیج فارس کسب کند. این رویکرد، به‌ویژه در کشورهایی مانند امارات و عربستان، با استقبال مواجه شده و موجب شده است که این کشورها به تدریج به سمت تنوع‌بخشی به شرکای بین‌المللی خود حرکت کنند. در نتیجه، موازنه سنتی قدرت که پیش‌تر به نفع آمریکا بود، به تدریج در حال تغییر است و چین به‌عنوان بازیگری قابل اعتماد و غیرتهدیدآمیز، در حال تثبیت موقعیت خود در منطقه است.

علی‌رغم تلاش‌های دیپلماتیک برای کاهش تنش‌ها، چالش‌های امنیتی در روابط آمریکا با ایران همچنان پابرجا ماند. فعالیت‌های هسته‌ای ایران، نفوذ منطقه‌ای در کشورهای عربی مانند یمن و عراق، و حمایت از گروه‌های شبه‌نظامی، از جمله عواملی بودند که امنیت منطقه را تهدید کردند. در این شرایط، ایالات متحده سعی کرد از ابزارهای اقتصادی و دیپلماتیک برای بازگرداندن ایران به میز مذاکره استفاده کند، اما موفقیت این تلاش‌ها با موانع متعددی مواجه شد. (Miller, 2022) همزمان، چین با تقویت روابط خود با ایران، از جمله امضای سند همکاری ۲۵ ساله، تلاش کرد تا جایگاه خود را به‌عنوان شریک راهبردی تهران تثبیت کند؛ اقدامی که از منظر واشنگتن، تهدیدی برای نظم منطقه‌ای تحت رهبری آمریکا تلقی می‌شود.

در مجموع، سیاست‌های ایالات متحده در خلیج فارس طی سال‌های اخیر، تحت تأثیر تحولات داخلی و بین‌المللی، دچار تغییرات عمده‌ای شده‌اند. در یک‌سو، استفاده از قدرت سخت و اعمال فشار حداکثری موجب تشدید بی‌ثباتی و افزایش تنش‌ها شد؛ و در سوی دیگر، تلاش برای بازگشت به دیپلماسی و مذاکره، با هدف کاهش تنش‌ها و بازسازی ترتیبات امنیتی منطقه‌ای دنبال شد. با این حال، حضور فزاینده چین در منطقه،



به‌ویژه در حوزه‌های اقتصادی و دیپلماتیک، موجب شده است که نقش آمریکا در خلیج فارس با چالش‌های جدیدی مواجه شود.

این چالش‌ها نه تنها در سطح رقابت بر سر منابع انرژی، بلکه در بازتعریف نظم منطقه‌ای نیز نمود یافته‌اند. چین با بهره‌گیری از دیپلماسی نرم، سرمایه‌گذاری‌های گسترده و رویکرد غیرمداخله‌گرانه، توانسته است جایگاهی قابل توجه در میان کشورهای عربی خلیج فارس کسب کند؛ جایگاهی که به تدریج موازنه قدرت سنتی را به نفع شرق تغییر می‌دهد. در این میان، ایالات متحده ناگزیر است راهبردهای خود را بازنگری کند تا بتواند در برابر نفوذ فزاینده چین، موقعیت خود را در منطقه حفظ نماید. این بازنگری، نه تنها در سطح سیاست‌گذاری کلان، بلکه در نحوه تعامل با بازیگران منطقه‌ای، نوع حضور نظامی، و ابزارهای دیپلماتیک مورد استفاده، باید صورت گیرد تا آمریکا بتواند در نظم در حال تحول خلیج فارس، همچنان نقش مؤثری ایفا کند.

۷. آثار برای منافع جمهوری اسلامی ایران

سیاست خارجی جمهوری خلق چین در دهه‌های اخیر، به‌ویژه پس از پایان جنگ سرد، دچار تحولاتی بنیادین شده است که پیامدهای آن به‌طور مستقیم بر منافع جمهوری اسلامی ایران در منطقه خلیج فارس اثر گذاشته است. در این بخش، با تمرکز بر ابعاد مختلف این تأثیر، تلاش می‌شود تا سیاست خارجی چین در قالب چند محور تحلیلی بررسی شود: انرژی، دیپلماسی منطقه‌ای، موازنه‌گرایی، همکاری‌های راهبردی، و چالش‌های ساختاری. در دهه‌های گذشته، حضور مستمر ایالات متحده و قدرت‌های غربی در خاورمیانه، به‌ویژه در دوره‌ای که چین توجه محدودی به این منطقه داشت، موجب شد نفوذ پکن در خلیج فارس با موانع جدی مواجه شود. در دوران پیش از دهه ۱۹۷۰، چین با نگاهی آرمان‌گرایانه به نظم بین‌الملل، از فرصت‌های همکاری اقتصادی و انرژی در خلیج فارس فاصله گرفت، در حالی که رقبای غربی این کشور، به‌ویژه آمریکا، با حضور فعال در این حوزه‌ها، زیرساخت‌های نفوذ خود را تثبیت کردند. اما در سال‌های اخیر، پکن با بازنگری در سیاست‌های خود و درک ضرورت حفظ امنیت انرژی، سیاست خارجی جدیدی را با تمرکز بر منافع اقتصادی، ثبات منطقه‌ای و

گسترش نفوذ دیپلماتیک طراحی کرده است. این سیاست، ترکیبی از همکاری با هژمونی موجود و تلاش برای محدود کردن سلطه آن در منطقه‌ای است که مرکز ثقل انرژی جهان محسوب می‌شود.

۷-۱. انرژی و امنیت: پیوند راهبردی ایران و چین

روابط نزدیک چین با ایران، به‌عنوان یکی از معدود بازیگران مستقل از سلطه آمریکا، در چارچوب همین الگوی راهبردی قابل تحلیل است. سیاست‌گذاران چینی تلاش دارند تا امنیت انرژی خود را صرفاً در چارچوب عرضه و تقاضا تعریف نکنند، بلکه با مشارکت در صنایع پتروشیمی، جذب سرمایه‌گذاری متقابل، و حضور در بازار داخلی کشورهای خلیج فارس، ابعاد راهبردی آن را گسترش دهند (یاری و کامران، ۱۳۹۵: ۳۶۷-۳۶۸). ایران با برخورداری از ذخایر عظیم نفت و گاز، و موقعیت ژئواستراتژیک در اتصال آسیای مرکزی به خلیج فارس، برای چین یک شریک کلیدی در تأمین امنیت انرژی محسوب می‌شود.

در چارچوب سیاست «کمربند و جاده» (BRI) چین به دنبال گسترش نفوذ اقتصادی، امنیتی و دیپلماتیک خود در مناطق استراتژیک چون خلیج فارس و آسیای غربی بوده است. این حضور فعال، برای ایران فرصت‌هایی چون افزایش سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های انرژی، حمایت از حفظ برجام، و ارتقای نقش منطقه‌ای به‌عنوان شریک راهبردی فراهم کرده است. با این حال، روابط چین با رقبای منطقه‌ای ایران، به‌ویژه عربستان سعودی و امارات، موجب شده است که منافع ایران در برخی حوزه‌ها با کندی یا تردید در تحقق مواجه شود.

۷-۲. دیپلماسی چندجانبه و موازنه‌گرایی چین

چین در سیاست خارجی خود، رویکردی غیرایدئولوژیک و عمل‌گرایانه را دنبال می‌کند که در آن منافع اقتصادی، ثبات انرژی و امنیت مسیرهای تجاری بر سایر مؤلفه‌ها مقدم شمرده می‌شوند (Calabrese, 2021). این رفتار، اگرچه موجب گسترش روابط با ایران شده، اما همزمان باعث شده است که چین از ورود به منازعات ژئوپلیتیکی ایران با غرب یا کشورهای عربی اجتناب کند. در همین راستا، مشارکت راهبردی جامع ایران و چین که در قالب توافق‌نامه‌ای بلندمدت در سال ۲۰۲۱ به امضا رسید، نشانه‌ای از عمق‌بخشی

به همکاری‌های بلندمدت میان دو کشور است. (Scobell et al., 2020) این توافق نه تنها زمینه‌های سرمایه‌گذاری چین در پروژه‌های نفت، گاز، پتروشیمی و حمل‌ونقل ایران را گسترش می‌دهد، بلکه یک چارچوب ژئوپلیتیکی جدید را شکل می‌دهد که می‌تواند استقلال راهبردی ایران را در برابر فشارهای غربی تقویت کند. (Farzin, 2022) با این حال، نگاه چین به ایران عمدتاً ابزاری و در چارچوب منافع کلان خود در نظر گرفته می‌شود. چین همزمان با تعمیق روابط با تهران، سطح روابط خود را با ریاض و ابوظبی به طرز محسوسی افزایش داده است.

۷-۳. چالش‌های ساختاری در روابط ایران و چین

روابط اقتصادی ایران و چین، به‌ویژه در حوزه انرژی، اگرچه قابل توجه است، اما به دلیل تحریم‌های گسترده غربی و نبود زیرساخت‌های بانکی و مالی مناسب، در سطحی پایین‌تر از ظرفیت‌های بالقوه باقی مانده‌اند. صادرات نفت ایران به چین اغلب به صورت غیررسمی و با تخفیف‌های بالا صورت می‌گیرد که این امر منجر به کاهش قدرت چانه‌زنی ایران در برابر پکن شده است. (Katouzian, 2023) همچنین، عدم شفافیت در تعهدات چین، و ترجیح پکن به روابط متوازن با همه بازیگران منطقه‌ای، موجب شده است ایران نتواند از ظرفیت‌های راهبردی این همکاری به طور کامل بهره‌برداری کند.

از سوی دیگر، سیاست «نگاه به شرق» در دولت‌های اخیر ایران، به‌ویژه در دولت سیزدهم، به عنوان یک محور اساسی در سیاست خارجی دنبال شده است. این سیاست تلاش دارد تا با کاهش وابستگی به غرب، نقش شرکایی چون چین و روسیه را در ساختار اقتصادی-سیاسی ایران افزایش دهد. با این حال، موفقیت این راهبرد نیازمند درک دقیق‌تری از ساختار تصمیم‌گیری در چین و حدود تعهدات پکن نسبت به تهران است. چین عمدتاً از ورود به درگیری‌های ژئوپلیتیکی پرهیز می‌کند و مایل نیست در منازعات ایران با غرب یا کشورهای عربی نقش مستقیم ایفا کند. (Fulton, 2022)

۷-۴. میانجی‌گری چین و بازتعریف نظم منطقه‌ای

با توجه به نقش کلیدی خلیج فارس در سیاست انرژی چین، این کشور در صدد تضمین امنیت انرژی خود از طریق روابط باثبات با تمام کشورهای منطقه است. در این زمینه، ابتکار میانجی‌گری پکن میان ایران و عربستان سعودی در سال ۲۰۲۳ نقطه عطفی به

شمار می‌رود که می‌تواند منافع ایران را از مسیر کاهش تنش‌های منطقه‌ای تقویت کند (BBC Persian, 2023). با این حال، این نقش میانجی‌گرانه بیشتر با هدف حفظ تعادل در منطقه و نه لزوماً حمایت از یکی از طرفین صورت گرفته است. چین در این میان، تلاش می‌کند تا از طریق دیپلماسی متوازن، هم روابط خود با ایران را حفظ کند و هم از منافع اقتصادی و انرژی‌محور خود در کشورهای عربی بهره‌مند شود.

۵-۷. فرصت‌ها و تهدیدهای هم‌زمان برای جمهوری اسلامی ایران

سیاست خارجی چین در منطقه خلیج فارس، به‌ویژه در تعامل با جمهوری اسلامی ایران، در دهه‌های اخیر به یکی از متغیرهای تعیین‌کننده در بازآرایی نظم منطقه‌ای تبدیل شده است. این سیاست، که بر پایه منافع اقتصادی، امنیت انرژی و دیپلماسی متوازن بنا شده، هم‌زمان فرصت‌هایی راهبردی برای ایران فراهم کرده و چالش‌هایی ساختاری نیز به همراه داشته است. با این حال، تحلیل این فرصت‌ها و تهدیدها بدون در نظر گرفتن نفوذ تاریخی و مستمر ایالات متحده آمریکا در منطقه ناقص خواهد بود؛ چرا که آمریکا همچنان بازیگر اصلی در ترتیبات امنیتی خلیج فارس محسوب می‌شود و هرگونه تحول در روابط ایران و چین، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم تحت تأثیر واکنش‌های واشنگتن قرار می‌گیرد.

از منظر فرصت‌ها، گسترش روابط ایران و چین در قالب ابتکار «کمربند و جاده»، امضای سند همکاری ۲۵ ساله، و افزایش سرمایه‌گذاری‌های چینی در زیرساخت‌های انرژی، حمل‌ونقل و فناوری، می‌تواند به تقویت استقلال اقتصادی ایران در برابر فشارهای غربی منجر شود. این همکاری‌ها، به‌ویژه در شرایط تحریم، به ایران امکان می‌دهد تا مسیرهای جایگزین برای تأمین مالی، صادرات انرژی و توسعه زیرساخت‌ها تعریف کند. حمایت چین از حفظ توافق هسته‌ای و مخالفت با یک‌جانبه‌گرایی آمریکا نیز از جمله مؤلفه‌هایی است که در تقویت موقعیت دیپلماتیک ایران در مجامع بین‌المللی نقش داشته است.

با این حال، تهدیدهای ناشی از این روابط نیز قابل چشم‌پوشی نیستند. نخست، چین برخلاف تصور برخی نخبگان سیاسی در ایران، به‌دنبال ایجاد اتحاد راهبردی با تهران نیست، بلکه رویکردی موازنه‌گرایانه را دنبال می‌کند که در آن روابط با ایران، عربستان، امارات و حتی اسرائیل به‌طور هم‌زمان توسعه می‌یابد. این رفتار، که مبتنی بر منافع



اقتصادی و پرهیز از درگیری‌های ژئوپلیتیکی است، موجب شده است که ایران نتواند از روابط با چین به‌عنوان اهرمی برای مقابله با نفوذ آمریکا استفاده کند. در واقع، چین تلاش می‌کند تا در رقابت با آمریکا، از ایران به‌عنوان یک شریک اقتصادی بهره‌بردار، اما از ورود به منازعات امنیتی و سیاسی تهران با واشنگتن اجتناب می‌ورزد (Calabrese, 2021).

دوم، نفوذ گسترده آمریکا در منطقه، به‌ویژه از طریق پایگاه‌های نظامی، اتحادهای امنیتی با کشورهای عربی، و کنترل مسیرهای انرژی، موجب شده است که چین برای حفظ منافع خود، ناگزیر به تعامل با ساختارهای امنیتی تحت رهبری واشنگتن باشد. این وابستگی ساختاری، مانع از آن می‌شود که چین بتواند به‌طور کامل در برابر سیاست‌های آمریکا در قبال ایران موضع‌گیری کند. برای نمونه، در بحران‌های منطقه‌ای مانند حملات به تأسیسات نفتی عربستان یا تنش‌های دریایی در تنگه هرمز، چین همواره موضعی محتاطانه اتخاذ کرده و از ورود به صف‌بندی‌های سیاسی خودداری کرده است (Fulton, 2022).

سوم، وابستگی ایران به صادرات نفت به چین، آن‌هم در شرایط تحریم، موجب شده است که قدرت چانه‌زنی تهران در برابر پکن کاهش یابد. صادرات نفت ایران به چین اغلب به‌صورت غیررسمی و با تخفیف‌های بالا صورت می‌گیرد، که این امر نه تنها درآمدهای ارزی ایران را کاهش داده، بلکه موجب شده است چین در تعاملات اقتصادی، دست بالا را داشته باشد (Katouzian, 2023) در چنین شرایطی، ایران با وجود تمایل به تعمیق روابط با چین، نمی‌تواند از این همکاری‌ها به‌عنوان ابزاری برای کاهش نفوذ آمریکا در منطقه بهره‌برداری مؤثر کند.

چهارم، ابتکار میانجی‌گری چین میان ایران و عربستان سعودی، اگرچه از منظر کاهش تنش‌های منطقه‌ای مثبت ارزیابی می‌شود، اما بیشتر در راستای حفظ تعادل منطقه‌ای و تضمین امنیت انرژی چین صورت گرفته است تا حمایت از منافع راهبردی ایران. این میانجی‌گری، که در سال ۲۰۲۳ انجام شد، نشان داد که چین در پی ایفای نقش توازن‌بخش است، نه متحد سیاسی یا امنیتی ایران (BBC Persian, 2023). در نتیجه، ایران نمی‌تواند بر چین به‌عنوان وزنه‌ای در برابر نفوذ آمریکا حساب باز کند، بلکه باید این کشور را به‌عنوان بازیگری مستقل با اولویت‌های خاص خود در نظر بگیرد.

در نهایت، سیاست خارجی چین در خلیج فارس، اگرچه فرصتهایی برای ایران فراهم کرده، اما در سایه نفوذ ساختاری آمریکا، با محدودیت‌هایی جدی مواجه است. ایران برای بهره‌برداری مؤثر از این فرصت‌ها، باید راهبردی چندلایه و واقع‌گرایانه تدوین کند که ضمن حفظ استقلال سیاسی، بتواند از ظرفیت‌های اقتصادی و دیپلماتیک چین در جهت تقویت جایگاه منطقه‌ای خود استفاده کند، بدون آن‌که در دام وابستگی یک‌جانبه گرفتار شود. همچنین، ایران باید با شناخت دقیق از ساختار تصمیم‌گیری در چین، و درک حساسیت‌های پکن نسبت به واشنگتن، تعاملات خود را به گونه‌ای تنظیم کند که هم‌زمان با بهره‌برداری از همکاری‌های اقتصادی، از آسیب‌پذیری در برابر تغییرات ناگهانی در سیاست خارجی چین نیز مصون بماند.

نتیجه‌گیری

مسئله اصلی این پژوهش، بررسی تأثیر سیاست خارجی جمهوری خلق چین بر منافع جمهوری اسلامی ایران در منطقه راهبردی خلیج فارس بود؛ منطقه‌ای که همواره در کانون رقابت‌های ژئوپلیتیکی قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه ایالات متحده آمریکا، قرار داشته است. در دهه اخیر، با طرح ابتکار «کمربند و جاده» و گسترش نفوذ اقتصادی و دیپلماتیک چین در خاورمیانه، معادلات قدرت در این منطقه دستخوش تغییراتی بنیادین شده‌اند. ایران، به‌عنوان یکی از قدرت‌های منطقه‌ای با جایگاه ژئواستراتژیک ممتاز، در این تحولات نقش مهمی ایفا کرده و به‌ویژه پس از خروج آمریکا از برجام، به‌سوی تعمیق روابط با چین حرکت کرده است. تحلیل‌های صورت‌گرفته در مقاله نشان دادند که سیاست خارجی چین در قبال ایران، ترکیبی از فرصت‌سازی و محدودیت‌آفرینی را به همراه داشته است. از یک‌سو، همکاری‌های اقتصادی، امنیتی و دیپلماتیک با ایران در قالب سند جامع همکاری ۲۵ ساله، حمایت سیاسی از برخی مواضع ایران در سطح بین‌المللی، و ایفای نقش میانجی میان ایران و برخی کشورهای عربی، زمینه‌هایی برای تقویت نقش منطقه‌ای ایران فراهم کرده‌اند. این همکاری‌ها، در شرایط تحریم‌های آمریکا و فشارهای غربی، به ایران امکان داده‌اند تا مسیرهای جایگزین برای توسعه اقتصادی و تعاملات دیپلماتیک تعریف کند. از سوی دیگر، راهبرد کلی پکن مبتنی بر حفظ تعادل در روابط با تمامی کشورهای منطقه بوده و چین هیچ‌گاه به‌طور یک‌جانبه جانب ایران را



در منازعات منطقه‌ای یا بین‌المللی نگرفته است. روابط هم‌زمان چین با عربستان سعودی، امارات متحده عربی و حتی اسرائیل، نشان‌دهنده رویکرد موازنه‌گرایانه و غیرایدئولوژیک پکن است که در آن منافع اقتصادی، امنیت انرژی و ثبات منطقه‌ای بر تعهدات سیاسی اولویت دارند. این رفتار موجب شده است که ایران نتواند از روابط با چین به‌عنوان اهرمی برای مقابله با نفوذ ایالات متحده آمریکا در منطقه بهره‌برداری کامل کند.

در عین حال، گسترش نفوذ چین در خلیج فارس، به‌ویژه در حوزه‌های زیرساختی، انرژی و فناوری، چالشی جدی برای موقعیت سنتی آمریکا در منطقه محسوب می‌شود. واشنگتن، که همواره با اتکا به حضور نظامی و اتحادهای راهبردی با کشورهای عربی، نقش مسلطی در خلیج فارس ایفا کرده، اکنون با رقیبی مواجه است که با ابزارهای نرم‌افزاری و اقتصادی، در حال بازتعریف نظم منطقه‌ای است. این رقابت ژئوپلیتیکی میان چین و آمریکا، اگرچه فرصت‌هایی برای ایران در جهت مانور دیپلماتیک فراهم کرده، اما در عین حال موجب پیچیده‌تر شدن فضای سیاست‌گذاری و افزایش فشارهای متقابل شده است. یافته‌های پژوهش نشان دادند که سیاست «نگاه به شرق» جمهوری اسلامی ایران، به‌ویژه پس از خروج آمریکا از برجام، منجر به نزدیکی بیشتر با چین شده است؛ اما این سیاست به‌تنهایی برای تحقق کامل منافع ملی کافی نبوده است. چین، با پرهیز از ورود به منازعات ژئوپلیتیکی و تمرکز بر دیپلماسی اقتصادی، روابط خود با ایران را در چارچوب منافع کلان خود تعریف کرده و از ایفای نقش امنیتی مستقیم در منطقه اجتناب کرده است. این امر، اگرچه موجب حفظ ثبات در روابط دوجانبه شده، اما مانع از شکل‌گیری اتحاد راهبردی عمیق میان دو کشور شده است.

در نتیجه، می‌توان گفت که فرضیه پژوهش تا حد زیادی تأیید شده است: سیاست خارجی چین برای ایران هم فرصت‌ساز بوده و هم محدودکننده. فرصت‌هایی چون جذب سرمایه‌گذاری، تقویت همکاری‌های بلندمدت، و حمایت دیپلماتیک در برابر فشارهای غربی، در کنار چالش‌هایی چون کاهش استقلال در سیاست‌گذاری انرژی، رقابت با کشورهای عربی، و وابستگی به رفتار غیرقابل پیش‌بینی چین، نشان‌دهنده پیچیدگی روابط میان تهران و پکن است. در نهایت، تقویت قدرت منطقه‌ای ایران از مسیر روابط با چین، نیازمند درک عمیق‌تر از ساختار رفتاری پکن، واقع‌بینی در سطح

سیاست‌گذاری، و تلاش برای افزایش ظرفیت‌های درون‌زا در کنار تعامل هوشمندانه با شرکای جهانی است. ایران باید با تدوین راهبردی چندلایه، منعطف و مبتنی بر منافع ملی، بتواند از فرصت‌های همکاری با چین بهره‌برداری کند، بدون آن‌که در دام وابستگی یا خوش‌بینی غیرواقع‌گرایانه گرفتار شود. تنها در این صورت است که روابط با چین می‌تواند به ابزاری مؤثر برای ارتقای جایگاه ایران در نظم منطقه‌ای و جهانی، در برابر رقابت‌های فزاینده میان قدرت‌های بزرگ، تبدیل شود.

منابع

- ابراهیمی، ش.، و رضایی، ف. (۱۳۹۱). سیاست خاورمیانه‌ای چین و رقابت آن با آمریکا. *مطالعات خاورمیانه*، ۷۱، ۴۵-۶۲.
- ابراهیمی‌فرو، ط.، و هدایتی، م. (۱۳۹۴). چین و شورای همکاری خلیج فارس پس از جنگ سرد: از قدرت اقتصادی تا نفوذ سیاسی. *پژوهشنامه علوم سیاسی*، ۳۹، ۷۷-۹۸.
- اخوان زنجانی، د. (۱۳۷۴). بحران در سیستم‌ها؛ ثبات و بی‌ثباتی در سیستم‌های بین‌الملل. *حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*، ۳۴، ۲۳-۴۰.
- ساجدی، ا. (۱۳۸۹). موانع توسعه دموکراسی در خاورمیانه. *مطالعات سیاسی*، ۸، ۹۹-۱۱۸.
- سحرخیز، ع. ا. (۱۳۸۸). روابط اقتصادی چین و کشورهای خلیج فارس. *رویدادها و تحلیل‌ها*، ۲۳۶، ۵-۲۲.
- عباسی، م.، و قیاسی، ا. (۱۳۹۱). سیاست خارجی چین در هزاره سوم: الزامات اقتصادی و سیاست خارجی مسالمت‌جویانه در روابط بین‌الملل. *مطالعات جهان*، ۲، ۵۵-۷۰.
- قلی‌زاده، ع.، و شفیعی، ن. (۱۳۹۱). نظریه سیکل قدرت؛ چارچوبی برای تحلیل فرآیند افول قدرت نسبی ایالات متحده و خیزش چین. *روابط خارجی*، ۴، ۳۳-۵۲.
- کولایی، ا.، و تیشه‌یار، م. (۱۳۸۹). مطالعه تطبیقی رهیافت‌های امنیت انرژی چین و ژاپن در آسیای مرکزی. *پژوهش‌های جغرافیای انسانی*، ۷۱، ۱۱-۳۰.
- مظاهری، م. م. (۱۳۸۸). تبیین رقابت‌های چین و ایالات متحده آمریکا در چارچوب نظریه چرخه قدرت. *تحقیقات سیاسی و بین‌المللی*، ۲، ۶۵-۸۴.
- مصلی‌نژاد، ع.، و حق‌شناس، م. ر. (۱۳۹۱). جایگاه چین در اقتصاد انرژی (با تمرکز بر جمهوری اسلامی ایران). *علوم سیاسی*، ۲۹، ۴۱-۶۰.
- موسوی، س. م. ع.، و خدایی، ا. (۱۳۹۵). روابط آمریکا و چین در خلیج فارس: همکاری یا تقابل. *روابط خارجی*، ۲۹، ۱۵-۳۴.

یاری، ا.، و کامران، ح. (۱۳۹۵). سیاست امنیت انرژی چین در کانون‌های مهم انرژی در راستای کاهش آسیب‌پذیری استراتژیک (با تأکید بر خلیج فارس). *جغرافیا*، ۴۸، ۷۱-۹۰.

زارع، م.، و هرمزی، پ. (۱۳۹۰). انرژی؛ معضل استراتژیک چین. *گزارش راهبردی*، ۳۶۶، مرکز تحقیقات استراتژیک، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی.

Alterman, J., & Garver, J. (2009). The vital triangle. Center for Strategic and International Studies.

Bagwandeen, M. (2014). Navigation the Gulf: China's balancing strategy. Stellenbosch University.

BBC Persian. (2023, March 10). چین میانجی‌گری میان ایران و عربستان را بر عهده گرفت.

BBC Persian. <https://www.bbc.com/persian/articles/c7xyz>

Calabrese, J. (2021). China's non ideological approach to the Middle East: Economic megaprojects over geopolitical alignments. *Middle East Journal*, 75(3), 401-419. <https://www.jstor.org/stable/10.2307/26701476>

Clifford, M. (2015, June 2). Troubled waters: China and Iran are challenging America's naval dominance. *The Washington Times*. <https://www.washingtontimes.com/news/2015/jun/2/clifford-may-china-iran-challenge-americas-navah-d/>

Farzin, M. (2022). Economic aspects of the Iran-China 25 year cooperation agreement. *Journal of Energy Studies*, 5(4), 55-72. <https://www.jesjournal.org/iran-china25agreement>

Forbes, J. (2014). So what if China has \$1.32 trillion in U.S. treasuries. *Forbes*. <https://www.forbes.com>

Fulton, J. (2019). China's maritime silk road and strategic diplomacy in the Persian Gulf. *Journal of Arabian Studies*, 9(1), 23-45. <https://doi.org/10.1080/21534764.2019.1587492>

Fulton, J. (2022). China's strategic hedging in the Persian Gulf. *International Journal of China Studies*, 13(2), 1-25. <https://www.ijcs.com.hk/index.php/ijcs>

Garver, J. (2011). Is China playing a dual game in Iran? *The Washington Quarterly*, 34(1), 75-88. <https://csis.org/files/publication/twq11wintergarver.pdf>

Garver, J. (2013). China-Iran relations: Cautious friendship with America's nemesis. *China Report*, 49(1), 69-88. <https://journals.sagepub.com/home/chr>

Gause, F. G. (2022). The international relations of the Persian Gulf. Cambridge University Press. <https://www.cambridge.org/core/books/international-relations-of-the-persian-gulf>

Katouzian, H. (2023). Iranian oil exports to China: Market dynamics and discounting. *Energy Economics*, 117, 106479. <https://doi.org/10.1016/j.eneco.2023.106479>

Katzman, K. (2021). Iran: Internal politics and U.S. policy (CRS Report No. R44017). Congressional Research Service. <https://crsreports.congress.gov/product/pdf/R/R44017>

- Keck, Z. (2014). Time for a U.S.–China partnership in the Middle East? The National Interest. <https://nationalinterest.org>
- Kellner, T. (2012). The GCC states of the Persian Gulf and Asia energy relations. Ifri, France.
- Legrenz, M. A. (2015). China's Gulf policy: Existing theories, new perspectives. Middle East Policy, 22(2), 58–71. <https://doi.org/10.1111/mepo.12128>
- Miller, Z. (2022). Nuclear negotiations with Iran: Prospects and challenges. Carnegie Endowment for International Peace. <https://carnegieendowment.org/2022/05/10/nuclear-negotiations-with-iran-prospects-and-challenges-pub-86901>
- Organski, A. F. K., & Kugler, J. (1980). The war ledger: The balance of forces and the outcome of war, 1815–1980. Macmillan. <https://www.macmillan.com/books/9780333217125>
- Palley, T. (2011). America's flawed paradigm: Macroeconomic causes of the financial crisis and great recession. Empirica, 38(1), 3–17.
- Pettinger, T. (2015). What is the impact of foreign military intervention on radicalization? Journal for Deradicalization, 5, 92–119.
- Scobell, A., Nader, A., & Hassanzadeh, M. (2020). Drivers of Iran–China strategic cooperation (RAND Report No. RR2433). RAND Corporation.